**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**جلسه246– 10 /01/ 1399 شأن و منزلت ائمه علیهم السلام /شبهات کرونا /پاسخ به شبهات**

**خلاصه‌ی مباحث گذشته:**

به تناسب این ایام به بررسی برخی شبهات مرتبط با ویروس کرونا می پردازیم که بعضی از این شبهات طبیعی است و برخی نیز از طریق معاندین وارد شده است.

وقتی بحث بستن حرم ها مطرح شد، شخصی می گفت: این همه علما می گفتند که به حرم ها پناه ببرید، گویا همه‌ی این حرف ها بی اساس بوده است. این شخص غافل از این بود که معجزه گر چه وجود دارد اما قرار نیست همواره معجزه شود، بلکه روال متعارف بر عالم حکم فرماست.

# مقدمه

## کلام شهید مطهری

شهید مطهری در کتاب علل گرایش به مادی گری یکی از عواملی را که موجب گرایش به مادی گری شده است، تحت عنوان «نقش كليسا در گرايشهاى مادّى‏»[[1]](#footnote-1) مطرح کرده است و بیان می کند که مفهومی که کلیسا از خدا ارائه کرده بود، مفهوم معقولی نبود و با پیشرفت علم نارسائی آن مشخص شد و افراد به انکار اصل خدا روی آوردند.

سپس می فرماید[[2]](#footnote-2): فلاماريون مى‏گويد اگوست كنت گفته است: «علم، پدر طبيعت و كائنات را از شغل خود منفصل [كرد] و او را به محلّ انزوا سوق داد و در حالى كه از خدمات موقّت او اظهار قدردانى كرد، او را تا سرحدّ عظمتش هدايت نمود.» مقصودش اين است كه قبلًا هر حادثه‏اى در جهان پيدا مى‏شد، با استناد به خدا تعليل مى‏شد. مثلًا كسى تب مى‏كرد و اين پرسش به وجود مى‏آمد كه چرا تب كرده است؟ تب از كجا پيدا شد؟ جواب اين بود كه خدا تب را آورده. مفهوم عمومى از اين جمله اين نبود كه گرداننده چرخ كائنات خداست و اينكه مى‏گوييم خدا تب را آورد يعنى خداوند گرداننده اصلى و كلّى جهان است، بلكه مفهوم اين جمله اين بود كه خدا مانند موجود مرموزى و مانند جادوگرى كه جادو مى‏كند، يك مرتبه تصميم گرفت بدون مقدّمه تب بيافريند و آفريد. بعد علم آمد علّت آن را كشف كرد، ديدند تب را خدا نياورده است بلكه فلان نوع ميكرب موجب تب شده است. در اينجا خدا يك قدم عقب‏نشينى كرد. بعد خداشناس مجبور بود بگويد بحث را به ميكرب منتقل مى‏كنيم.

ميكرب را كى آورد؟ علم علّت ميكرب را هم كشف كرد كه در چه شرايطى ميكرب به وجود مى‏آيد. باز در اينجا خدا قدمى عقب‏تر رفت. باز از علّت آن علّت بحث مى‏شد.

و همچنين عقب‏نشينى خدا ادامه يافت تا آنجا كه بالاخره علم توسعه يافت و عموميّت پيدا كرد و علّت بسيارى از پديده‏ها كشف شد و آن پديده‏هايى هم كه علّت آنها مجهول ماند، يقين حاصل شد كه علّتى از نوع علّتهاى شناخته شده دارد. اينجا بود كه بشر براى هميشه عذر خدا را خواست، زيرا جايى و پستى برايش باقى نمانده بود. حالت خدا در اين وقت حالت كارمندى است در يك مؤسّسه كه شغل مهمّى به او واگذار شده و آنگاه افراد شايسته‏ترى پيدا مى‏شوند و تدريجا كارهاى او را از او مى‏گيرند تا جايى كه پست او و مشاغل او يكجا گرفته مى‏شود و پستى و جايى برايش‏ باقى نمى‏ماند. در اين وقت مدير مؤسّسه مى‏آيد و ضمن قدردانى از خدمات گذشته او براى هميشه عذرش را مى‏خواهد؛ ابلاغ خاتمه خدمت را به دستش مى‏دهد و براى هميشه مرخّصش مى‏نمايد.

اگوست كنت از خدا به «پدر طبيعت» تعبير كرده است. اين تعبير درباره خدا نشان دهنده طرز تفكّر كليسايى اوست. او با تعليمات كليسا مخالف است، امّا تفكّرش درباره خدا تفكّر كليسايى بوده و نتوانسته است خود را از اين طرز تفكّر آزاد كند.

مجموع گفته اگوست كنت نشان مى‏دهد كه خدا در نظر او يعنى چيزى مانند جزئى از جهان و عاملى در عرض ساير عوامل جهان، ولى عاملى مجهول و مرموز. از طرف ديگر، پديده‏هاى جهان نيز بر دو قسم است: معلوم و مجهول. هر پديده مجهولى را بايد به آن عامل مرموز و مجهول نسبت داد. طبعاً هر چه پديده‏ها در اثر علم، مكشوف و معلوم مى‏گردند از حوزه تأثير آن عامل مجهول كاسته مى‏گردد.

اين طرز تفكّر، تفكّر او تنها نبوده است؛ تفكّر محيط و عصر و زمان او بوده است.

پس عمده اين است كه به اصطلاح، مقام الوهيّت را تشخيص دهيم و جا و مقام و پست خدايى را بشناسيم. آيا جاى خدا در هستى و مقام الوهيّت در عالم وجود اين است كه او را در رديف يكى از موجودات عالم و جزئى از عالم بدانيم و در ميان كارهاى جهان كارى را به او اختصاص دهيم و به اصطلاح تقسيم كار به عمل آوريم، آنگاه در تشخيص كار مخصوص خدا كه چيست و چگونه است برويم ببينيم در ميان آثار و معلولات كدام اثر است كه علّت و سبب آن بر ما مجهول است و هر جا علّت و سبب، مجهول بود بگوييم اين يكى ديگر كار خداست؟ نتيجه اين طرز تفكّر اين است كه خدا را در ميان مجهولات خود جستجو كنيم. طبعاً هر چه بر معلومات ما افزوده مى‏گردد و از مجهولات ما كاسته مى‏شود، منطقه خداشناسى ما محدودتر مى‏گردد تا جايى كه اگر فرض كنيم جميع مجهولات بشر يك روز حل شود، ديگر جايى براى خدا و خداشناسى باقى نمى‏ماند.

طبق اين طرز تفكّر، تنها برخى موجودات جهان آيت و حكايت و آينه وجود خداوند مى‏باشند و آنها همان موجوداتى هستند كه علل آنها مجهول است؛ امّا موجودات شناخته شده از نظر اسباب و علل، از قلمرو آيت و معرّف بودن ذات پروردگار خارج‏اند.

سپس شهید مطهری به نقد این تفکر می پردازد و در بخشی از نقد خود می فرماید: «اين طرز تفكّر از نظر تعليمات اسلامى صد در صد غلط است. خدا از نظر معارف اسلامى در رديف علل طبيعى نيست كه ما بگوييم اين موجود خارجى را خدا درست كرده يا فلان علّت طبيعى؟ اين ترديد، غلط و بى‏معناست. ميان خدا و علل طبيعى ترديد و «يا» متخلّل نمى‏شود تا سؤال را بدين گونه مطرح كنيم. اين نحو تفكّر، تفكّر ضدّ خدايى است. خداشناسى به اين معنى است كه تمام مجموعه طبيعت از اوّل تا به آخر، يك واحد كار است و همه مجموعاً كار خداست؛ نه اينكه جزئى از اين كار را بگوييم آيا خدا كرده يا طبيعت، آنگاه اگر علّت آن را خوب نشناختيم، بگوييم خدا كرده و اگر علّت طبيعى آن را شناختيم، بگوييم مربوط به طبيعت است و ديگر ربطى به خدا ندارد.»

# عدم تنافی نظام علی و معلولی با توحید

در متون دینی هم به این طرز تفکر اشاره شده است که برخی بین تمسک به «نظام علی و معلولی و نظام اسباب» و «تمسک به خدا» تنافی می بینند و نحوه عملکرد خدا در طبیعت را به وسیله‌ی نظام اسباب و مسببات نمی دانند.

در روایتی در مکارم الاخلاق چنین آمده است: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ‏ إِنَّ نَبِيّاً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ مَرِضَ فَقَالَ لَا أَتَدَاوَى حَتَّى يَكُونَ الَّذِي أَمْرَضَنِي هُوَ الَّذِي يَشْفِينِي فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَا أَشْفِيكَ حَتَّى تَتَدَاوَى فَإِنَّ الشِّفَاءَ مِنِّي وَ الدَّوَاءَ مِنِّي فَجَعَلَ يَتَدَاوَى فَأَتَى الشِّفَاء»[[3]](#footnote-3)

این روایت در صدد نفی دخالت خداوند در نظام طبیعت خارج از نظام اسباب و مسببات است و بیان می کند همان تداوی که انجام می شود، وسیله ای است که خداوند سبحان با آن اراده‌ی خودش را در عالم اجرا می کند. بنابراین بین مراجعه‌ی به طبیب و توحید تنافی وجود ندارد. این دو در مقابل هم و منافی با هم نیستند. گاهی به دلیل این که طبیب نصرانی یا یهودی بوده، مراجعه‌ی به طبیب را منافی با مسلمان بودن می دانستند.

در طب الائمه روایتی آمده است: مَرْزُوقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الطَّائِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا فَضَالَةُ بْنُ أَيُّوبَ عَنِ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام: عَنِ الرَّجُلِ يُدَاوِيهِ النَّصْرَانِيُّ وَ الْيَهُودِيُّ وَ يَتَّخِذُ لَهُ الْأَدْوِيَةَ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِنَّمَا الشِّفَاءُ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى‏[[4]](#footnote-4)

اشکالی که باعث شده چنین سوالی از امام علیه السلام پرسیده شود این است که آیا جائز است نصرانی و یهودی، مسلمان را مداوا کند؟

بر اساس این روایت امام علیه السلام می فرماید: شفا به دست خداوند است و خداوند برای انفاذ اراده اش از وسائلی چون طبیب استفاده می کند؛ بنابراین بین مراجعه‌ی به طبیب غیر مسلمان و توحید تنافی وجود ندارد.

این روایت در اصل علاء بن رزین وارد شده است. اصل علاء بن رزین در اصول سته عشر که بیش تر روایاتش از محمد بن مسلم می باشد، نقل شده است. این روایت در اصول سته عشر چنین آمده است: «محمد بن مسلم قال: و سألته عن قوله‏ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً الاية قال لم يسئل اللّه الا ما سئلت الرسل قبله و اما قوله‏ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً فانه التسليم لنا و الصدق علينا و لا يكذب علينا و سئلته عن الرجل المسلم يداويه اليهود و النصارى قال لا باس انما الشفاء بيد اللّه.»[[5]](#footnote-5)

در این روایت مرجع ضمیر در «و سألته» مشخص نیست که به قرینه‌ی نقل طب الائمه، مرجع ضمیر ابی جعفر علیه السلام می باشد.

موید این که این روایت از امام باقر علیه السلام می باشد، چند چیز است:

1. مضمون این قطعه از روایت «و اما قوله‏ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً فانه التسليم لنا و الصدق علينا و لا يكذب علينا» در بصائر الدرجات از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام نقل شده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ فَضَالَةَ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام‏ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى‏ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً قَالَ الِاقْتَرَافُ التَّسْلِيمُ لَنَا وَ الصِّدْقُ عَلَيْنَا وَ لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا.»[[6]](#footnote-6)
2. در تفسیر فرات کوفی هم مضمون این روایت از محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام نقل شده است: قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْهَمَدَانِيُّ الزَّيَّاتُ قَال‏ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ إِسْحَاقَ يَعْنِي ابْنَ عَمَّارٍ عَنْ حَفْصٍ الْأَعْوَرِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ‏ مَا بَعَثَ اللَّهُ نَبِيّاً قَطُّ إِلَّا قَالَ لِقَوْمِهِ‏ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى‏ قَالَ ثُمَّ قَالَ أَ مَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَوَدُّ الرَّجُلَ ثُمَّ لَا يَوَدُّ قَرَابَتَهُ فَيَكُونُ فِي نَفْسِهِ عَلَيْهِ شَيْ‏ءٌ فَأَحَبَّ اللَّهَ إِنْ أَخَذُوهُ أَخَذُوهُ مَفْرُوضاً وَ إِنْ تَرَكُوهُ تَرَكُوهُ مَفْرُوضاً قَالَ قُلْتُ قَوْلُهُ‏ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً قَالَ هُوَ التَّسْلِيمُ لَنَا وَ الصِّدْقُ [وَ التَّصْدِيقُ‏] فِينَا وَ أَنْ لَا يَكْذِبَ عَلَيْنَا[[7]](#footnote-7)
3. نقل کافی: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى- وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً قَالَ الِاقْتِرَافُ التَّسْلِيمُ لَنَا وَ الصِّدْقُ عَلَيْنَا وَ أَلَّا يَكْذِبَ عَلَيْنَا. [[8]](#footnote-8)
4. نقل مختصر البصائر: وَ عَنْهُ، عَنْ فَضَالَةَ بْنِ أَيُّوبَ، عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيها حُسْناً فَقَالَ: «الِاقْتِرَافُ لِلْحَسَنَةِ: هُوَ التَّسْلِيمُ لَنَا، وَ الصِّدْقُ عَلَيْنَا، وَ أَنْ لَا يَكْذِبَ عَلَيْنَا»[[9]](#footnote-9)

البته در دعائم الاسلام قطعه ای از این روایت از ابی عبدالله علیه السلام نقل شده است: «وَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الرَّجُلِ يُدَاوِيهِ الْيَهُودِيُّ وَ النَّصْرَانِيُّ قَالَ لَا بَأْسَ بِذَلِكَ إِنَّمَا الشِّفَاءُ بِيَدِ اللَّهِ تَعَالَى‏»[[10]](#footnote-10)

احتمالا این روایت را از اصل علاء بن رزین گرفته است و به خاطر جا به جا شدن روایات، ضمیر این روایت را به امامی که در روایت قبل آمده ( جعفر بن محمد علیه السلام) برگردانده است که صحیح نمی باشد.

# شأن و منزلت ائمه علیهم السلام

بسیاری از افراد گمان می کنند که قدرت و نفوذ ائمه در موارد مجهولی است که بر خلاف نظم طبیعی می باشد. در حالی که کل نظام آفرینش در اختیار ائمه می باشد و ائمه واسطه‌ی بین خالق و مخلوق می باشند و اگر حجت الهی نباشد، زمین برقرار نمی ماند.

اصل شبهاتی که مطرح می شود به این دلیل است که ما برای ائمه مقام خاصی را در نظر می گیریم که در حد و شأن ائمه نیست. در حالی که در روایات چنین آمده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي طَاهِرٍ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قُلْتُ تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ قَالَ لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ مِنْ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.»[[11]](#footnote-11)

در بعضی روایات تعبیرات دیگری آمده است: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنِي الْمُؤْمِنُ حَدَّثَنِي أَبُو هَرَاسَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَوْ أَنَّ الْإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الْأَرْضِ سَاعَةً لَسَاخَتْ بِأَهْلِهِ كَمَا يَمُوجُ الْبَحْرُ بِأَهْلِهِ.»[[12]](#footnote-12)

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي طَاهِرٍ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ قَالَ أَخْبَرَنِي سَعِيدٌ عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قُلْتُ تَخْلُو الْأَرْضُ مِنْ حُجَّةِ اللَّهِ قَالَ لَوْ خَلَتِ الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ‏ مِنْ‏ حُجَّةٍ لَسَاخَتْ بِأَهْلِهَا.[[13]](#footnote-13)

معنای این روایات این است که اگر زمین لحظه ای از حجت خدا خالی شود، باقی نخواهد ماند و امام علیه السلام شأنش فراتر از شفای بیمار است، کل نظام آفرینش به وجود امام علیه السلام قائم می باشد. با این تفکر، نگرش به شبهات متفاوت خواهد بود.

گاهی برای امام علیه السلام کرامت نقل می کنند که فلان ارمنی به هر پزشکی مراجعه کرد، درمان نشد. به او گفته شد که پزشکی به نام امام رضا هم هست، به او مراجعه کن. ذهنیت بسیاری از عوام نسبت به امام رضا یک پزشک خوب می باشد. این ذهنیت باعث ایجاد بسیاری از شبهات است. بعضی از شبهات مربوط به مهدویت هم از همین تفکر ناشی می شود؛ مثلا گفته می شود امام غائب چه خاصیتی دارد؟ ائمه در پاسخ به این سوال فرموده اند که امام غائب مانند خورشید پشت ابر می باشد.

در کافی در «بَابٌ نَادِرٌ جَامِعٌ فِي فَضْلِ الْإِمَامِ وَ صِفَاتِه‏»[[14]](#footnote-14) روایت شریف مفصلی از امام رضا هست که شأن امام علیه السلام را ترسیم می کند. این تفکر که امام علیه السلام باعث ثبات زمین و آسمان می شود و بدون وجود امام علیه السلام آفرینش شکل نمی گیرد و بی معناست، بسیار متفاوت با تفکر دیگر است.

در روایت صحیح السندی در کافی چنین آمده است: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ وَ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ حُمْرَانَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام‏ وَ ذُكِرَ هَؤُلَاءِ عِنْدَهُ وَ سُوءُ حَالِ الشِّيعَةِ عِنْدَهُمْ فَقَالَ إِنِّي سِرْتُ مَعَ أَبِي جَعْفَرٍ الْمَنْصُورِ وَ هُوَ فِي مَوْكِبِهِ وَ هُوَ عَلَى فَرَسٍ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ خَيْلٌ وَ مِنْ خَلْفِهِ خَيْلٌ وَ أَنَا عَلَى حِمَارٍ إِلَى جَانِبِهِ فَقَالَ لِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ كَانَ فَيَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَفْرَحَ بِمَا أَعْطَانَا اللَّهُ مِنَ الْقُوَّةِ وَ فَتَحَ لَنَا مِنَ الْعِزِّ- وَ لَا تُخْبِرَ النَّاسَ أَنَّكَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنَّا وَ أَهْلَ بَيْتِكَ فَتُغْرِيَنَا بِكَ وَ بِهِمْ‏ قَالَ فَقُلْتُ وَ مَنْ رَفَعَ هَذَا إِلَيْكَ عَنِّي فَقَدْ كَذَبَ فَقَالَ لِي أَ تَحْلِفُ عَلَى مَا تَقُولُ قَالَ فَقُلْتُ إِنَّ النَّاسَ سَحَرَةٌ يَعْنِي يُحِبُّونَ أَنْ يُفْسِدُوا قَلْبَكَ عَلَيَّ فَلَا تُمَكِّنْهُمْ مِنْ سَمْعِكَ فَإِنَّا إِلَيْكَ أَحْوَجُ مِنْكَ إِلَيْنَا فَقَالَ لِي تَذْكُرُ يَوْمَ سَأَلْتُكَ هَلْ لَنَا مُلْكٌ فَقُلْتَ نَعَمْ طَوِيلٌ عَرِيضٌ شَدِيدٌ فَلَا تَزَالُونَ فِي مُهْلَةٍ مِنْ أَمْرِكُمْ وَ فُسْحَةٍ مِنْ دُنْيَاكُمْ حَتَّى تُصِيبُوا مِنَّا دَماً حَرَاماً فِي شَهْرٍ حَرَامٍ فِي بَلَدٍ حَرَامٍ فَعَرَفْتُ أَنَّهُ قَدْ حَفِظَ الْحَدِيثَ فَقُلْتُ لَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَكْفِيَكَ‏ فَإِنِّي لَمْ أَخُصَّكَ بِهَذَا وَ إِنَّمَا هُوَ حَدِيثٌ رَوَيْتُهُ ثُمَّ لَعَلَّ غَيْرَكَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ يَتَوَلَّى ذَلِكَ فَسَكَتَ عَنِّي فَلَمَّا رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِي أَتَانِي بَعْضُ مَوَالِينَا فَقَالَ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُكَ فِي مَوْكِبِ أَبِي جَعْفَرٍ وَ أَنْتَ عَلَى حِمَارٍ وَ هُوَ عَلَى فَرَسٍ وَ قَدْ أَشْرَفَ عَلَيْكَ يُكَلِّمُكَ كَأَنَّكَ تَحْتَهُ فَقُلْتُ بَيْنِي وَ بَيْنَ نَفْسِي هَذَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْخَلْقِ وَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي يُقْتَدَى بِهِ وَ هَذَا الْآخَرُ يَعْمَلُ بِالْجَوْرِ وَ يَقْتُلُ أَوْلَادَ الْأَنْبِيَاءِ وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ فِي الْأَرْضِ بِمَا لَا يُحِبُّ اللَّهُ وَ هُوَ فِي مَوْكِبِهِ وَ أَنْتَ عَلَى حِمَارٍ فَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ شَكٌّ حَتَّى خِفْتُ عَلَى دِينِي وَ نَفْسِي‏ ...

شکوه ظاهری که ائمه علیهم السلام از آن برخوردار نبودند و خلفای جور برخوردار بودند و به حسب ظاهر ائمه در مقام پایین تری بودند، باعث ایجاد شبهاتی نزد شیعیان می شد؛ زیرا تمام نظام عالم را در همین ظاهر می دیدند.

گاهی بعضی افراد مقام یک امام را به میزان بزرگی حرمش و شکوه ظاهری حرمش می بینند؛ مثلا قبرهای ویران و بدون شکوه ائمه‌ی بقیع در ذهنشان ایجاد شبهه می کند.

امام علیه السلام در این روایت برای رفع شبهه به این شخص می فرماید: قَالَ فَقُلْتُ لَوْ رَأَيْتَ مَنْ كَانَ حَوْلِي وَ بَيْنَ يَدَيَّ وَ مِنْ خَلْفِي وَ عَنْ يَمِينِي وَ عَنْ شِمَالِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَاحْتَقَرْتَهُ وَ احْتَقَرْتَ مَا هُوَ فِيهِ فَقَالَ الْآنَ سَكَنَ قَلْبِي‏[[15]](#footnote-15)

این مسائل ظاهری ممکن است در افراد بزرگی مثل سلمان هم برای لحظه‌ی کوتاهی ایجاد شبهه کند، مثلا در قضیه‌ی کشان کشان بردن امیرالمومنین علیه السلام، در ذهن سلمان خطور می کند که چطور می شود امیرالمونین علیه السلام را کشان کشان ببرند؟

خلاصه این که بعضی از شبهات مثل چرایی بسته شدن حرم ائمه علیهم السلام که شفا دهنده هستند، از نگاه ظاهر بین ما ناشی می شود که تمام شأن و عظمت امام را در شفای بیماران و ... می بینیم.

1. مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى (علل گرايش به ماديگرى)، ج‏1، ص 479 [↑](#footnote-ref-1)
2. مجموعه آثار استاد شهيد مطهرى (علل گرايش به ماديگرى)، ج‏1، ص 482 [↑](#footnote-ref-2)
3. [مكارم الاخلاق، الطبرسي، رضي الدين، ج 1، ص 362](http://lib.eshia.ir/27049/1/362/%D8%A7%D8%AA%D8%AF%D8%A7%D9%88%D9%8A) [↑](#footnote-ref-3)
4. [طب الائمه، ابن بسطام، ص 63](http://lib.eshia.ir/15199/1/63/%D9%8A%D8%AF%D8%A7%D9%88%D9%8A%D9%87) [↑](#footnote-ref-4)
5. [الاصول الستة عشر، عدة محدثین، ص 151](http://lib.eshia.ir/15023/1/151/%D9%8A%D8%AF%D8%A7%D9%88%D9%8A%D9%87) [↑](#footnote-ref-5)
6. [بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ج1، ص521.](http://lib.eshia.ir/86650/1/521/%D8%A7%D8%A8%D8%A7%D9%86) [↑](#footnote-ref-6)
7. [تفسیر فرات الکوفی، فرات الکوفی، ص 398](http://lib.eshia.ir/12021/1/398/%D9%8A%D9%83%D8%B0%D8%A8) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص391.](http://lib.eshia.ir/11005/1/391/%DB%8C%DA%A9%D8%B0%D8%A8) [↑](#footnote-ref-8)
9. مختصر البصائر، حسن بن سليمان بن محمد حلی، ص 222 [↑](#footnote-ref-9)
10. [دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ج2، ص144.](http://lib.eshia.ir/71542/2/144/%DB%8C%D8%AF%D8%A7%D9%88%DB%8C%D9%87) [↑](#footnote-ref-10)
11. [بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ج1، ص489.](http://lib.eshia.ir/86650/1/489/%D8%A8%D8%A7%D9%87%D9%84%D9%87%D8%A7) [↑](#footnote-ref-11)
12. [بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ج1، ص488.](http://lib.eshia.ir/86650/1/488/%D8%B3%D8%A7%D8%B9%D8%A9) [↑](#footnote-ref-12)
13. [بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ج1، ص489.](http://lib.eshia.ir/86650/1/489/%D8%A8%D8%A7%D9%87%D9%84%D9%87%D8%A7) [↑](#footnote-ref-13)
14. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج1، ص198.](http://lib.eshia.ir/11005/1/198/%D9%86%D8%A7%D8%AF%D8%B1) [↑](#footnote-ref-14)
15. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج8، ص37.](http://lib.eshia.ir/11005/8/37/%D9%88%D8%A7%D8%AD%D8%AA%D9%82%D8%B1%D8%AA) [↑](#footnote-ref-15)